

مهناز افخمی و سازمان زنان ایران

○ فاطمه صفوی

۱۴۵

اشاره

در تاریخ معاصر کشورمان، شمار زیادی از زنان و مردان در زمینه‌های گوناگون پا به عرصه نهادند و با نقش‌آفرینی‌های خود، تأثیری متناسب با نقش و توانایی‌های خویش بر سرنوشت ملت ایران گذاشتند که پرداختن به زوایای مختلف زندگی و رفتار و عملکرد آنان به روشنگری نکات رازآلود و نامکشوف حوادث و تحولات دوران معاصر خواهد انجامید. بازنویسی شرح احوال بانوان بویژه آنان که در دستگاه‌های اجرایی حضور داشتند از آن رو حائز اهمیت است که کمتر بدان پرداخته شده ابهامات بیشتری دارد. از آن میان، آخرین زنی که در دستگاه حکومتی محمدرضا پهلوی عهده‌دار وزارت بود و می‌بایست اثربخشی زیادی در امور زنان ایران داشته باشد، مورد توجه قرار دادیم.

«مهناز افخمی» با احراز پست وزارت، رشدی سریع در دستگاه حکومتی داشت و البته مراتب پیشرفت را در مراکز دانشگاهی نیز طی کرده بود. اگرچه به عنوان وزیر، جز به تأمین منافع و مقاصد شخص اول مملکت در سازمان تحت ریاستش نمی‌اندیشید، اما پس از کسب استقلال و آزادی ملت ایران، سرسپردگی به نظام از هم پاشیده سلطنتی را ادامه داد و در زمره مخالفان نظام اسلامی، همراه خاندان فراری پهلوی به همکاری با آنان پرداخت.

این نوشتار، ضمن اشاره به زندگی خانم مهناز افخمی و عملکرد وی در سازمان زنان، که نیازمند تحقیق گسترده و مستقلی است، اما با استفاده از اسناد و مدارک به بخشی از مسائل مرتبط با این سازمان نیز می‌پردازد. مهناز افخمی نه شخصیت برجسته سیاسی بود و نه سوزه ساواک بود که واجد جایگاهی خاص باشد، اما با رجوع به بایگانی مؤسسه مطالعات

و پژوهشهای سیاسی، با تعداد اندکی سند مواجه شدیم که بیشتر در تعریف و تمجید و تجلیل از وی و یا حاوی گزارشهایی معمولی و متعارف بود. از این رو در ترسیم شخصیت و عملکرد او با کمبود سند مواجه شدیم. با این حال همین مقدار را غنیمت شمرده به آینده امید بسته‌ایم تا شاید اسناد تازه و درخوری به دست آید.

زندگی و پیشینه خانوادگی

مهناز افخمی به سال ۱۳۱۹ش در بافت کرمان به دنیا آمد. پدرش مجید امیرابراهیمی و مادرش فردوس نفیسی نام داشت. جد پدری وی، مختارالملک، داماد یکی از شاهزادگان قاجار، به کار کشاورزی مشغول بود.

مجید امیرابراهیمی، تحصیل کرده فرانسه، خوشگذران و از اهالی موسیقی بود. فردوس نفیسی نیز در زمان خود، فردی باسواد به شمار می‌رفت و علاقه به تحصیل و مطالعه در خانواده آنان معمول بود.

مادر فردوس، چون شیوه زندگی شوهرش را نمی‌پسندید، از او جدا شد و زندگی در تنهایی را تجربه کرد. او با تأسیس خیاطخانه‌ای، امورات زندگی خویش را می‌گذراند. امری که در کرمان آن دوره، معمول نبود و کسب و کار برای زنی مطلقه، خوشایند همگان بویژه خانواده نبود.

فردوس نیز سرنوشتی بهتر از مادر پیدا نکرد. او در ۳۱ سالگی با آنکه یک پسر و دو دختر (مهناز و فرح) از مجید امیرابراهیمی داشت، زندگی فنودالی و اشرافی را رها کرد و پس از جدایی از همسرش، راهی تهران شد، سپس به امریکا رفت.

خانواده امیرابراهیمی، مذهب شیخیه داشتند و رهبر آن را که «سرکار آقا» می‌خواندند، رئیس خانواده می‌دانستند و برایش احترامی فراوان قایل بودند. پیوسته دیدارهایی میان مختارالملک و «سرکار آقا» صورت می‌گرفت به گونه‌ای که اعضای خانواده همواره با او احساس بستگی داشتند^۱ و اگر کاری برخلاف اصول از کسی سر می‌زد، سرکار آقا او را راهنمایی یا احياناً توبیخ می‌کرد.

به رسم آن روزگار، فرزندان خانواده با هم زندگی می‌کردند و کودکان را به دایه‌ها می‌سپردند و چون بزرگ‌ترها به رتق و فتق امور و مهمانداری می‌پرداختند، وقت کمتری برای فرزندان خود اختصاص می‌دادند.

مجید امیرابراهیمی به نماز و روزه، از اصلی‌ترین احکام و فرایض شرعی عمل نمی‌کرد اما مانع از انجام فرایض دیگران هم نمی‌شد. مهناز، او را مسلمانی می‌دانست که به خدا عقیده داشت ولی

تظاهر به مذهبی بودن هم نمی‌کرد. با این حال، شاید اعتقاد دیگر اعضای خانواده از پدر بیشتر بود و برخی مراسم مذهبی و سنتی را به جا می‌آوردند؛ اما روح مذهب و عمل به آن در این خانواده چندان جایی نداشت.

مهناز در کودکی به مدرسه زرتشتیان سپرده شد که از نگاه خانواده، بهترین مدرسه خصوصی در کرمان بود. «همه ما به مدرسه زرتشتیان می‌رفتیم که نزدیک منزل ما بود. از همه طبقات و گروهها در آن مدرسه بودند؛ گروههای اشرافی و متمکن تا طبقات کم درآمد؛ بیشتر مسلمان، اما زردشتی و مذاهب مختلف دیگر هم بودند.»

مهناز درباره نوع نگرش پدر و مادرش نسبت به اقلیتهای مذهبی می‌گوید که عکس‌العمل به خصوصی که مربوط به طبقه یا مذهب خاصی باشد، نداشتند.^۲

بدین ترتیب، مهناز تحصیلات ابتدایی را قبل از آنکه حائز شرایط سنی لازم باشد، آغاز کرد و روشهای تعلیم و تربیت زرتشتی نیز در شکل‌گیری شخصیتش اثر گذاشت.

مهناز دوران نوجوانی را سپری می‌کرد که پدر و مادرش از یکدیگر جدا شدند و این جدایی، تأثیر زیادی بر وی گذاشت. او که دنیا را جایی راحت و جایگاه خود را در آن ثابت و محکم می‌پنداشت، از این رخداد به شدت متأثر شد و این کشمکش خانوادگی، او را در جانبداری از طرفین به ورطه تردید انداخت؛ اما در نهایت با مادر به تهران آمد و زندگی مرفه و خانه بزرگ و راحت کرمان را با جایی تنگ و کوچک و محدود عوض کرد. بدین ترتیب، مادر نقشی مهم در زندگی وی پیدا کرد. استقلال و پشت کار و مقابله مادر با مشکلات، در شکل‌دهی شخصیت دختر نیز مؤثر بود.

مهناز افخمی در بخشی از خاطراتش می‌گوید که اصولاً از طرف مادری، خانواده‌ای هستیم که زنهایش به استقلال و تصمیم‌گیری خارج از زوال عادی عادت داشتند.^۳ و این در روحیه ما خیلی تأثیر داشت. زنان خانواده پدری من هم البته شرایط زندگی‌شان متفاوت بود؛ مالک بودند و اغلب املاکشان را خود اداره می‌کردند.

مهناز در چهارده سالگی به کلاس اول متوسطه در مدرسه انوشیروان دادگر تهران رفت. در همین دوران، دوستی مادرش با «دکتر یارشاطر»^۴، در جهت‌گیری فکری‌اش بی‌تأثیر نماند: «در دوران کودکی دوست مادرم، دکتر احسان‌الله یارشاطر، خیلی کمک می‌کرد. او می‌آمد و یک سری کتابها برایم می‌آورد و تشویق می‌کرد که کتاب بخوانم. در نتیجه فکر می‌کنم او هم متوجه شده بود که علاقه دارم و در نتیجه یک نوع حالت پدرخواندگی انتلکتوئل برای من داشت و مرتب کتاب می‌آورد. هنوز خیلی بچه بودم و او کتابهای نویسنده‌های روسی را برایم می‌آورد.»^۵

آن‌گاه که مادرش عزم آمریکا کرد، او نیز راهی آن کشور شد و ادامه دوره دبیرستان را در

مدرسه‌ای در سیاتل آمریکا به پایان برد.

مهنز افخمی، شانزده ساله بود که وارد دانشگاه کلرادو شد و به دور از مادر، در کنار خانواده‌ای امریکایی زندگی تازه‌ای را شروع کرد و سبک و سیاق زندگی و فرهنگ امریکایی را از آنها فراگرفت و در فضاهای شغلی و حرفه‌ای نیز این تجربه را تکمیل کرد. او علی‌رغم میل پدرش که وی را به تحصیل در رشته پزشکی تشویق می‌کرد، پس از مکاتباتی از امریکا با دکتر یارشاطر، رشته ادبیات انگلیسی را برای تحصیلات دانشگاهی‌اش برگزید. «او (یارشاطر) نامه مفصل و جالبی برایم نوشت که چرا ادبیات انگلیسی نمی‌خوانی که همیشه دوست داشتی و استعدادش را داری... فکر می‌کنم نفوذ او بود که رشته ادبیات انگلیسی را انتخاب کردم.»^۶

او هم‌زمان برای گذران امورات زندگی به کار نیز می‌پرداخت. در همین دوره بود که در نوزده سالگی (۱۳۳۸/۱۹۵۹) با غلامرضا افخمی^۷، از نزدیکانش، ازدواج کرد. او در ۱۹۶۶/۱۳۴۵ از دانشگاه کلرادو لیسانس زبان و ادبیات انگلیس گرفت و یک سال بعد از همین دانشگاه فوق‌لیسانس دریافت کرد.

او در این دوره، ضمن تدریس تاریخ ادبیات انگلیس و ادبیات انگلیس قرن نوزدهم، سردبیری مجله Abstracts of English Studies را نیز برعهده داشت. مجله‌ای که خلاصه تحقیقات در زمینه ادبیات انگلیسی را از سراسر دنیا منتشر می‌کرد.

مهنز افخمی در تابستان ۱۳۴۶/۱۹۶۷ به ایران بازگشت و از پاییز همان سال در دانشگاه ملی ایران با سمت استادیار زبان انگلیسی مشغول به تدریس شد. او پس از عزیمت جان وود (Jhon Wood) - مدیر گروه انگلیسی دانشکده ادبیات این دانشگاه - از ایران، مدیریت این گروه را نیز برعهده گرفت، سپس به اجرای برنامه‌های موردنظر پرداخت. او می‌نویسد: «کتابهایی که من به عنوان کتاب درسی به آنها (شاگردان و دانشجویان دانشگاه) می‌دادم، همان کتابهایی بود که در آمریکا استفاده می‌شد.»^۸

در سوابق شغلی افخمی علاوه بر موارد پیش گفته آمده است: عضو شورای عالی بهداشت و تنظیم خانواده در ایران، عضو کمیته عالی رفاه اجتماعی، عضو مؤسس سازمان انتقال خون، رئیس هیئت عامل آموزشگاه مددکاری سازمان زنان ایران، رئیس هیئت مدیره جمعیت دختران دانشجو وابسته به سازمان زنان، عضو هیئت مدیره بررسیها و نوآوریهای سازمانهای تحت ریاست اشرف پهلوی، نایب رئیس هیئت اجرایی حزب رستاخیز ملت ایران، عضویت در هیئت امنای دانشگاههای فرح پهلوی، کرمان و نیز بنیاد فرهنگی آرشام.^۹

افخمی در سال ۱۳۴۹ به مدت سه ماه به عنوان عضو هیئت نمایندگی ایران در سازمان ملل

متحد مشغول به کار بوده است.

او در بیست و ششمین اجلاس مجمع عمومی سازمان ملل متحد، به سال ۱۳۵۰/۱۹۷۱ در ترکیب هیئت نمایندگی ایران به عنوان یکی از اعضای علی‌البدل این هیئت شرکت داشت. بار دیگر در اجلاس بیست و هشتم مجمع عمومی سازمان ملل متحد که در ۱۳۵۲/۱۹۷۳ در نیویورک برگزار شد، افخمی به عنوان دبیرکل سازمان زنان در گروه مشاوران هیئت به ریاست اشرف پهلوی شرکت کرد. و آخرین بار در سال ۱۳۵۴/۱۹۷۵ با همان عنوان در ترکیب هیئت نمایندگی ایران در اجلاس سی‌ام مجمع عمومی سازمان ملل حضور داشت.^{۱۰}

افخمی در دی‌ماه ۱۳۵۴ بنا به پیشنهاد امیرعباس هویدا، نخست‌وزیر، به عنوان وزیر مشاور در امور زنان معرفی شد و این سمت را تا پایان دولت جمشید آموزگار حفظ کرد.

وی در مجموع نزدیک به سه سال در کابینه حضور داشت و علاوه بر این مسئولیت، اجرای پروژه نوسازی جنوب تهران را نیز برعهده داشت و به همین منظور با وزیر مسکن امریکا هم تبادل نظر می‌کرد. او همچنین قائم‌مقام منصوب از طرف هویدا در سازمان پرورش استعدادها در درخشان بود.

افخمی و مسئله زنان

بخشی از تحولات فکری و اجتماعی اروپا که از قرن هفدهم آغاز شده بود در ایران نیز انعکاس یافت و در قالب حقوق زنان خودنمایی کرد. رضاخان در روند مدرنیزاسیون کشور، مسئله کشف حجاب را به عنوان راه رسیدن به آزادی و حقوق زنان مطرح نمود. و پسرش محمدرضا شاه نیز در جهت دمکراتیزاسیون، تظاهر به آن نمود و اقداماتی را صورت داد. اگر پدر با سرنیزه دست به کشف حجاب زد، پسر با گسترش مراکز فساد و تباهی، در پی دمکراتیزه کردن کشور بود؛ اقداماتی که حکایت از تصنعی بودن مدرنیسم پهلویها و بی‌ریشگی اقداماتشان در جامعه داشت.

در دهه ۱۳۴۰ به دلیل ویژگیهایی از جمله نفوذ و سلطه امریکا در ایران؛ تثبیت نسبی حکومت؛ اجرای برنامه‌های دیکته شده که عمدتاً توسط تکنوکراتهای تربیت یافته امریکا عملی می‌شد، تمایل به سوی پیوند عمیق‌تر با امریکا و رفورمهای اقتصادی - اجتماعی که در زمان کِنِدی در ایران صورت گرفته بود، فرایند دوران گذار از نظامی سنتی به ساختاری به اصطلاح نو را تسهیل می‌کرد.

دگرگونیهای فرهنگی در جوامع تحت نفوذ و ترویج شیوه زندگی امریکایی و تحقیر سنتهای جامعه، مبارزه با فرهنگ و اندیشه‌های اسلامی، پیدایش طبقات اجتماعی جدید، ایجاد تأسیسات و

نهادهای سازمانهایی که مجری و هدایت‌کننده این تغییرات در جامعه باشند، از نتایج این جابه‌جایی اجباری بود.

دوران جدید با پیدایش کانون مترقی آغاز شد. این کانون که در ۱۳۳۶ تأسیس و در ۱۳۴۲ به حزب ایران نوین تبدیل گردید، طرحی امریکایی بود که در راستای استراتژی توسعه توسط دمکراتهای امریکایی مهندسی می‌شد. در نتیجه این طرح، نخبگانی روی کار آمدند که عمدتاً تحصیل‌کردگان امریکا بوده، شیوه زندگی امریکایی را در محافل سیاسی و روشنفکری تعمیم می‌دادند. طرح اصلاحاتی که زیر عنوان روستو - کندی مطرح شد، زمینه صعود نخبگان جوان و استحاله رجال کهن سال انگلوفیل و فرزندان آنان را به سوی سیاستهای امریکایی هموار کرد. بدین ترتیب، زمینه این تغییرات بنیادی جامعه از جامعه‌ای سنتی - دینی به جامعه‌ای مدرن و ضد دین فراهم آمد و علاوه بر این، نهادهایی در تصمیم‌گیریهای سیاسی نفوذ داشتند که گسترش فعالیتهای آنها را نمی‌توان نادیده گرفت. گسترش فعالیتهای سازمانهای فراماسونری و نفوذ آنان در ایران بویژه در دوران درازمدت نخست‌وزیری هویدا، تأثیری عمیق بر تحولات سیاسی کشورمان برجا گذاشت.

با این پیش‌فرضها که اولویت دولت در توسعه به اصطلاح مدرنیزاسیون کشور بوده است، نقش همه افراد نیز به نحو دلخواهی تعریف می‌شد که موضوع زنان هم در این تحولات از اصول اساسی به شمار می‌رفت. بدین ترتیب در این عرصه، نقش جدیدی به زنان کشور واگذار شد. از این رو باید حضور زنان در پستهای سیاسی را حضوری نمادین یا به عبارتی، کمی و فیزیکی برشمرد نه استراتژیک و کیفی.

دولت هویدا در فرایند توسعه موردنظر خود، درصدد ایجاد فضایی بود که به مشارکت هر چه بیشتر زنان در کار توسعه بینجامد و آنان را به این باور برساند که با حضور خود در عرصه‌های اجتماعی و فرهنگی به حقوق و آزادیهای زنان دست خواهند یافت. به زعم آنان، زنان نیروی انسانی عظیمی بودند که شرکت مؤثرشان در فعالیتهایی که زمینه‌ساز هرگونه توسعه و ترقی است، ضروری بوده، پاسخ‌گویی به مسائلی که نظام بین‌المللی و نهادهای وابسته به آن در موضوعاتی نظیر حقوق بشر، تنظیم خانواده و جمعیت مبارزه با بی‌سوادی و فقر، جز با شرکت زنان قابل حصول نبود و این خود دلیلی بر بهره‌گیری از موقعیت زنان به عنوان ابزارهایی برای پیشبرد اهداف دولت در امر توسعه بود.

ورود به سازمان زنان

شروع کار من در زمینه مسائل زنان مربوط می‌شد به کار دانشگاهی‌ام به خاطر اینکه

در رشته ادبیات تعداد قابل توجهی [از] دختران دانشجو درس می‌خواندند و این دختران علاقه‌مند بودند به بحث و گفتگو درباره مسائل زندگی و مشکلاتی که با آن روبه‌رو بودند. در همان حال، خانم دکتر رجالی که روان‌شناس بود و در همان دانشکده تدریس می‌کرد، دبیرکل سازمان زنان شده بود و خیلی دلش می‌خواست که سازمان [تحت] فعالیتش توسعه پیدا کند و به اصطلاح نهضت طرفدار پیدا کند. او از من خواست که کمک کنم «جمعیت دختران دانشجو» که تازه تشکیل داده بودیم با سازمان زنان ارتباط برقرار کند و ما این کار را از دانشگاه ملی شروع کردیم و از دانشگاه‌های دیگر هم بعداً عضو این سازمان شدیم. ملاحظه می‌گردد که جمعیت دختران دانشجو که پدیده‌ای مجزا از تشکیلات اداری و مرکزی سازمان زنان بود، فرصتی را فراهم آورد تا این گروه در جلسات کلی سازمان شرکت نماید و بدین ترتیب تماس با دبیرخانه این سازمان آغاز شد.^{۱۱}

افخمی در یکی از جلسات مربوط به جمعیت دختران دانشجو در حضور اشرف پهلوی، ریاست سازمان زنان، گزارشی ارائه داد که به این ترتیب، باب آشنایی با وی گشوده شد. اشرف در این دیدار اظهار داشت من واقف هستم که دانشجو در دنیا دوران پرتلاطمی را طی می‌کند و این تلاطم بین دانشجویان ما نیز هست اما اگر ببیند به افکار و عقاید او توجه می‌شود از آن حالت عصبان بیرون می‌آیند، باید تحرک بین دانشجویان باشد... در کمیته شما به هرنحوی شده باید تعداد بیشتری از دانشجویان عضویت داشته باشند و وظایف خود را انجام دهند؛ فقط شعار دادن کافی نیست و باید در عمل نشان بدهند که خواهان پیشرفت هستند و حالا زمان عمل است.^{۱۲}

از این رو، با پیشنهاد سیمین رجالی، دبیرکل سازمان، افخمی به عنوان یکی از اعضای هیئت نمایندگی ایران، همراه اشرف در نشست سالیانه مجمع عمومی سازمان ملل متحد در ۱۹۶۹ شرکت کرد.^{۱۳}

ظاهراً وظیفه وی تهیه متن سخن‌رانی برای نماینده ایران بود. وی در خاطراتش به نقش حمایتی اشرف از او در جریان این‌گونه سفرها اشاره می‌کند.

سرانجام در ۱۳۵۰ از طریق عبدالرضا انصاری، قائم‌مقام اشرف، پیشنهاد دبیرکلی سازمان به وی داده شد و هم‌زمان با تدریس در دانشگاه، دبیرکلی سازمان زنان را هم پذیرفت. وی در آستانه ۳۱ سالگی، هدایت سازمانی را به عهده گرفت که اعضای شورای مرکزی آن از حد متوسط سنی بالایی برخوردار بودند و در مورد توانایی او برای انجام امور محوله، شک و تردیدهایی وجود داشت.

انتصاب این تحصیل کرده غرب در رشته ادبیات انگلیسی که با مباحث مربوط به زنان آشنایی

خاصی نداشت، کنجکاوی همگان را برانگیخت؛ بویژه آنکه به درستی معلوم نبود چه کسی او را به اشرف معرفی کرده بود؟ آیا اتفاقی بود یا نه؟ در این باره باید به دنبال شواهد و اسناد بیشتری بود.

به هر روی، حمایت اشرف از افخمی غیرقابل انکار است و حتی سناتور «مهرانگیز منوچهریان» در توصیف عملکرد سازمان در زمان دبیرکلی افخمی، اشرف را نماد حمایت و مشکل‌گشای کارهای سازمان معرفی می‌کند زیرا از نظر وی داشتن چنین حامی می‌تواند هرمانعی را از سر راه بردارد.

فرهنگ حاکم بر سازمان زنان در دوران قبل از افخمی با فرهنگ افخمی تفاوت‌های معیاری داشت. فاصله او با نسل قبلی سازمان بسیار زیاد بود. زندگی تحصیلی در خارج از کشور، تدریس زبان انگلیسی با متون امریکایی، تماس با دانشجویان به زبان انگلیسی و سبک و سیاق زندگی امریکایی، زندگی در بخش شمال شهر و ارتباط با محدوده خاصی از شهر (در بند، محل سکونت و اوین، محل تدریس) او را در فضایی کاملاً شبه غربی محصور قرار داده بود.

وی در مورد نقش زن در ایران قرن بیستم و چارچوب‌های حقوقی مربوط به آن و نیز انتظارات مورد نظر از زن آزاد و مستقل در ایران را با ایده‌آهای غربی مقایسه می‌کرد و با همان معیارها و مقیاس‌های ذهنی خود می‌سنجید.

افخمی در سازمان زنان به دنبال ایجاد همبستگی و تقویت جبهه‌ای متحد برای پیش‌برد اهداف سازمان بود. به عبارتی، همکاری‌های تشکیلاتی را پی می‌گرفت. الگوی کاری او الگوی امریکایی با الهام از سازمان زنان امریکا بود و با این الگو در صدد سازماندهی این تشکیلات ایرانی برآمده بود.

سازمان زنان قبل از افخمی

عدم انسجام ساختاری و سازمانی، فقدان چارچوب فکری و فلسفه کاری و اهداف سازمانی، فقدان روش مناسب برای دستیابی به اهداف مشترک و توافق کلی، تضادهای داخلی که از آن گاهی به جنگ داخلی تعبیر می‌شد، فقدان تجربه فعالیتهای تجهیزتی مدیریتهای سابق سازمان، فقدان تجربه کارگروهی در بین دبیران کل و اعضاء سازمان، همگی از جمله چالش‌های موجود در سازمان زنان بود. دیدگاهی مشخص برای تبیین اهداف سازمان نزد مدیران عالی‌رتبه و اعضای آن سازمان وجود نداشت و از همین رو «سیمین رجالی» و «هما روحی» دو تن از اعضای اصلی این سازمان، از جلسات شورای مرکزی خاطره خوبی نداشتند.

معضلات موجود در این دستگاه، همکاریهای گروهی را مختل و هماهنگیهای لازم بین دستگاهی را دچار خدشه می‌کرد.

از این رو در سالهای نخستین فعالیت، سازمان از قدرت چندانی برخوردار نبود و روابط ارگانیک بین این سازمان و دستگاههای کشور قوی نبوده، عمدتاً بر روابط فامیلی متکی بود. حضور زنانی که به واسطه اعتبار همسرانشان وارد فعالیتهای اجتماعی شده بودند و یا برخی از آنان بدین علت که بتوانند از این رهگذر به واسطه ارتباط با مقامات بالادستی و شخصیتهای مملکتی از جمله اشرف، برای همسران خود موقعیتهای اجتماعی مناسب‌تر و محکم‌تری دست و پا کنند، وارد این‌گونه فعالیتهای می‌شدند.

غالباً حضور افراد، مبتنی بر تمایل شخصی به انجام فعالیتهای عام‌المنفعه و یا گذراندن اوقات فراغت و ایجاد سرگرمی روزانه در غالب برنامه‌های عصرانه و نشستهای سرگرم‌کننده بود. عدم استقبال زنان فرهنگی و فرهیخته از فعالیتهای این سازمان، از جمله چالشهای آن به شمار می‌رفت.

سازمان در دوره افخمی

افخمی هدف اصلی خود را در این سازمان، استقلال زن معرفی می‌کند نه رفاه اجتماعی. وی برای دستیابی به این هدف، در پی تغییر طرز تفکر، روابط و ارزشهای زنان بود و همواره می‌کوشید در این راستا کمترین تنش ایجاد شود و به همین منظور بسیار محتاطانه گام برمی‌داشت.

تحولات تدریجی در رسالت سازمان زنان بعد از ورود افخمی با تغییر اساسنامه آن در سال ۱۳۵۲ پدیدار می‌گردد که این تغییر منطبق با نگرش افخمی به نقش و نیازهای زنان صورت می‌گیرد.

در واقع وی در پی تغییر ساختار جامعه و روابط میان افراد خانواده به منظور برقراری به اصطلاح تعادل در توزیع حقوق و مسئولیتهای بود و بدین طریق نه تنها ساختار سیاسی خانواده بلکه سلسله مراتب اجتماعی را به چالش می‌طلبید که خانواده هسته آن بود.

افخمی علاوه بر این درصدد تغییر اساسی در برنامه‌ها و ساختار سازمان بود و بدین منظور، دختران و زنان جوان را در برنامه‌های خود دخیل کرده با استفاده از آنان به عنوان رابطین شهرستانها بیشترین توجه خود را در ابتدا مصروف سایر نقاط کشور نمود.

پس از سفر افخمی به شوروی و چین که با اجازه شاه صورت گرفته بود، به منظور آشنایی با سه نوع طرز فکر متفاوت از غرب و برای تماس با این نوع گرایشهای فکری، از خانمها «بتی

فریدن» بنیان‌گذار سازمان زنان امریکایی، «جرمن گریز» انگلیسی و «هلوی سپیلا» فنلاندی به عنوان معاون دبیرکل سازمان ملل دعوت کرد با حضور در ایران زمینه آشنایی روشنفکران ایرانی با دیدگاه‌های آنان فراهم آید.^{۱۴}

سازمان تحت مدیریت افخمی بهبود وضع زنان ایران را بدون دگرگونی‌های اساسی در قوانین و مقررات ناظر به حقوق و آزادی‌های آنان ممکن نمی‌دانست و از همین رو بسیاری از تلاش‌های معطوف به اصلاح قوانین و مقررات گشت. پیشنهادهای حقوقی سازمان از سوی بسیاری از متدینین به چالش کشیده می‌شد.

روحانیون و شخصیت‌های مذهبی از طریق منابر و مساجد، توده‌های مردم را با نتایج این‌گونه برنامه‌ریزی‌ها آشنا کرده به آگاه‌سازی آنان می‌پرداختند و همگان را به مقاومت در برابر این خواسته‌ها تشویق و ترغیب می‌کردند. این مقاومتها با افزایش فعالیت‌های سازمان جدی‌تر می‌شد.

مسئولین سازمان برای جلوگیری از این امر دست به سوی برخی به ظاهر دینداران متجدد دراز کرده، از آنان در پاره‌ای از موارد نظرخواهی می‌نمودند تا وانمود کنند رویه‌های اصلاحی قوانین با دین مردم سنخیت داشته در تضاد نیست و در واقع به نوعی، آنان را مشروع جلوه داده، وانمود کنند که برنامه‌های سازمان با احکام مذهبی بویژه با نص قرآن تضاد ندارد. اما مواردی هم وجود داشت که سازمان بدون جلب توجه گسترده، مقدمات دگرگونی‌های حقوقی در زمینه‌های خاصی را فراهم آورد.

افخمی و مسئله بی‌حجابی

پس از گذشت ۴۱ سال از فرمان پهلوی اول مبنی بر کشف حجاب زنان، افخمی در جایگاه ریاست سازمان زنان و وزیر مشاور در امور زنان، چادر را پوششی دست و پاگیر و بازدارنده تحرک و کار و فعالیت زنان قلمداد کرده، آن را (چادر) نشانه ظاهری محدودیتها و تاریکیهای فکری و روانی و مانعی اساسی در راه پیشرفت مملکت برشمرد و در رهنمودهای خود به نخست‌وزیری طرحی را در جهت محدودسازی پوشش بانوان ارائه کرد.

در ۱۳۵۶، طرح محدودیت استفاده از پوشش چادر توسط بانوان، بین افخمی و پرویز ثابتی طی گفتگوهای تلفنی به بحث گذاشته شد و پیشنهادهایی از جانب افخمی به ریاست وقت ساواک ارایه گردید.

این مطلب در اسناد ساواک ضبط شده است. در این طرح آمده است: «اینک چند سالی است که می‌بینیم با اینکه توده‌های وسیع زنان ایران همگام با مردان ایرانی در راه انقلابی خود به

سخنان خاتم مهنز افخمی دبیر کل سازمان زنان
ایران بمناسبت روز ۱۷ دی

استفاده از نیروی خلاقه زنان

تنها با يك دگر گونی در

سنت‌های پوسیده ممکن بود

امروز در اینجا گرد آمده‌ایم تا یاد مرد بزرگی را سپاس گوئیم که در ۳۶ سال پیش با اقدامی بی سابقه پاسارت زن ایرانی را پایان داد .
اعلیحضرت رضا شاه کبیر در ۱۷ دی ۱۳۱۴ در زمانیکه نصاب ۴۰هـل دختی ست بر مطرود بودن زن و پانوی ماندنش در چهار کربواری خانه‌ها فتوی میداد ، شجاعانه تحول بزرگی را در زندگی زن ایرانی بنهاد نهاده کشف چادر در شرایطی که زن حتی از دیدگاه «بقیه درستمه ۴۳»



سوی تمدن بزرگ به سرعت پیش می‌روند، گروههایی از زنان به دلیل نفوذ افکار آنان که به اشتباه چادر را با حجاب یکی می‌دانند، به دلیل جهل و نادانی یا به دلیل عادت، به استفاده چادر گرایش پیدا کرده‌اند. چون زمان پهلوی دوم زمانی نیست که مردم ایران به گذشته‌های عقب افتاده و تاریک باز گردند، زمانی نیست که از تحرک باز ایستند، زمانی نیست که هیچ گروهی غیرفعال و کنار گذاشته شده باشند، زمانی نیست که مغزها و زندگی‌ها بسته و تهی بمانند، بایستی کوششی همه جانبه و فراگیرنده [از سوی] تمام گروهها، قشرها و سازمانها انجام شود تا در این زمینه نیز سایه گذشته‌ها از چهره زن ایرانی زدوده شود.»

برای مبارزه با چادر که به زعم افخمی، پوششی حقیرکننده بود، راههایی در مقاطع مختلف زمانی پیشنهاد می‌شود که از جمله آن عبارت است از:

- ۱- بهره‌گیری از خدمات رسانه‌های گروهی.
- ۲- ایجاد هماهنگی لازم بین رسانه‌های گروهی و متون کتابهای درسی برای دگرگونی باورداشتها، در زمینه ارتباط چادر با معتقدات اخلاقی و مذهبی.
- ۳- ایجاد هماهنگی کامل بین برنامه‌های تلویزیون، رادیو، محتوای مطبوعات با متون کتب درسی در تغییر تصویر ذهنی از زن و در جهت ارتقای مقام و نقش او در پیش‌برد هدفهای توسعه اقتصادی و اجتماعی.
- ۴- بهره‌گیری از سهم تلویزیون در بزرگداشت پوشاک محلی و نشان دادن جنبه‌های دست و پاگیر چادر.

بدین ترتیب شکل تازه‌ای از مبارزه با چادر با استفاده از ابزارهای فرهنگی و برای ایجاد تغییرات در بلندمدت به صحنه می‌آید. اقدامات جنبی که در این مورد در نظر گرفته شده بود شامل تحقیق و نگارش و چاپ مقالاتی با استنادات خاص در ارتباط با عقب‌ماندگی و جنبه‌های منفی چادر بود.

- بهره‌گیری از فعالیتهای سازمانهای آموزشی و اجتماعی از جمله کانون پرورش فکری کودکان و نوجوانان در تهیه کتابها و فیلمهایی در جهت دگرگونیهای لازم.
- القای دگرگونیهای ذکر شده در آموزش دانش‌آموزان و دانشجویان.
- گنجاندن موادی خاص در دستورات مباحث کانونهای حزبی.

در بخش دیگر، از ممنوعیت زنان چادری از مراجعه به وزارت‌خانه‌ها و سازمانهای دولتی، ممنوعیت زنان چادری از مسافرت با شرکت هواپیمایی ملی ایران، ممنوعیت ورود زنان چادری به فرودگاهها، ممنوعیت استفاده زنان چادری از اتوبوسهای شرکتهای واحد، ممنوعیت ورود زنان چادری به سینماها، ممنوعیت زنان چادری از خرید در فروشگاههای شرکت‌های تعاونی شهر و روستا، ممنوعیت استفاده زنان چادری از خدمات سازمانهای اجتماعی مانند جمعیت بهزیستی و آموزشی فرح پهلوی، جمعیت شیر و خورشید سرخ ایران و انجمن ملی حمایت از کودکان، ممنوعیت ورود کودکان و نوجوانان چادری به کتابخانه‌ها، و نهایتاً محرومیت از شرکت در هرگونه مجامع عمومی.

پیشنهادهای فوق، زمینه‌های اجرایی کشف حجاب مجدد توسط افخمی و هم‌فکرانش را فراهم می‌کرد؛ در حالی که این گروه مدعی آزاداندیشی و ارتقای مقام زن و توجه به سرنوشت و حقوق کودکان بودند.

۱۵۶

اقدامات جنبی که برای تحقق این توصیه‌ها اندیشیده شده بود توسعه کارخانجات پوشاک و در دسترس قرار دادن لباسهای ارزان قیمت همراه با روسری به عنوان جایگزین چادر بود.^{۱۵} این برنامه‌ها در حالی پیشنهاد و اجرایی می‌شود که گزارشهای مکرر شهربانی کل کشور به ساواک حاکی است که استفاده از پوشش چادر در بین دختران دانشجوی دانشگاههای کشور افزایش یافته وضعیت نگران‌کننده‌ای برای رژیم به وجود آورده بود.

رژیمی که بر همانندسازی تعمودی مبتنی بر طرحهای غربگرایانه پای می‌فشرد و به پیرایش جامعه ایران از نمادهای مذهبی همت می‌گمارد، اکنون به استیصال افتاده، دست به دامان افخمی شده بود.

مسئله حجاب و پوشش بانوان در کتاب خاطرات افخمی هم بخشی را به خود اختصاص داده است. او می‌نویسد: «تعداد قابل توجهی از دبیران منتسب به سازمان، معلم بودند و به ما می‌گفتند که دلشان می‌خواهد بتوانند آزادانه و بی‌چادر به مدرسه بروند ولی محیط‌شان و خانواده‌شان اجازه نمی‌دهد که رأساً این تصمیم را بگیرند. اگر دستورالعمل از وزارت آموزش و پرورش بیاید که در داخل مدرسه شاگرد و معلم نمی‌توانند چادر به سر بگذارند، کار معلمین را خیلی آسان می‌کرد. ما این موضوع را با خانم پارسا^{۱۶} مطرح کردیم. برای اینکه خیلی طبیعی به نظر می‌رسید

چون به هر حال لباس مناسب کار را می‌توانست هر کارفرمایی تعیین کند، چیزی نبود که بشود به آن ایراد زیادی گرفت. این مربوط به زندگی خصوصی افراد نمی‌شد مربوط به محیط داخل مدرسه می‌شد. خانم پارسا موافق این موضوع بود و دستورالعمل فرستاد برای تمام مدارس و این هم یکی از مواردی بود که موجب مجازات خانم پارسا شد.^{۱۷}

سیاست حذف حجاب از فرهنگ زنان ایرانی، در برنامه‌های افخمی جایگاه ویژه‌ای داشت. وی در تبیین نقش سپاهیان (دانش و بهداشت و ترویج و آبادانی) دختر که در برنامه‌های شاه لحاظ شده بود، حضور این دختران را مهم توصیف کرده، بیشتر بر جنبه الگوسازی نقش آنان و اثربخشی آن تأکید می‌ورزید: «زنانی جوان که می‌توانند مستقلاً بی‌حجاب در یونیفرم در ده آزادانه به عنوان یک فرد مستقل زندگی کنند و به توسعه افکار مربوط به نهضت آزادی زنان پردازند و در این زمینه مؤثر باشند.»^{۱۸}

و این همان پدیده نمادین و نمایشی موردنظر رژیم شاه بود.

به اعتقاد افخمی برخی از مسائلی که با اعتقادات مذهبی ملت عجین بود نیازمند بسترسازی مناسب بوده تلاش می‌شد تا فکر ملت برای پذیرش آن خواسته‌ها آماده شود و به همین جهت سعی می‌شد در هر موردی که قانونی مطرح می‌شود آن را در جای خوبی و به زبانی ارائه کنند که آشکارا با آنچه در متون مذهبی مطرح شده، صراحتاً منافات نداشته باشد. در واقع در بسیاری موارد با ظرافت و دقت این کار انجام می‌شد و در بسیاری مواقع به دلیل ماهیت ضددینی تفکرات و برنامه‌ها نمی‌توانستند پنهان‌کاری کنند.

مسئله سقط جنین

در دوران مدیریتی افخمی، آزادی سقط جنین در چارچوب قانونی به نحوی مطرح شد که جراح و پزشک عامل، بر اساس مواد قانون، تحت تعقیب یا مجازات قرار نمی‌گرفت. افخمی در این مورد در خاطرات خود می‌نویسد: «در مورد سقط جنین آیین‌نامه مربوطه طوری تنظیم شد که زن هر زمانی که بخواهد با توافق شوهر در صورتی که زن شوهر نداشته باشد با خواست خود تصمیم به سقط جنین بگیرد و این تغییر را ما از طریق آیین‌نامه‌های داخلی وزارت بهداشت و اطلاعیه‌های سازمان به اطلاع پزشکان رساندیم و سعی کردیم از طرح آن در جراید و ایجاد سر و صدا درباره آن جلوگیری شود.»^{۱۹}

علاوه بر آن در زمان تصدی افخمی در سازمان زنان، طرحی در مورد اصلاح قانون حمایت از خانواده تهیه شده بود که در آن مسائلی از جمله منع مطالبه بکارت در مراحل بدوی ازدواج منظور شده بود که ساواک در نظریه خود در این مورد آورده است: «این مسئله مدتی است در

سازمان زنان مطرح است. اگر هدف از تهیه این طرح در سازمان زنان (منع مطالبه بکارت در ازدواج و یا حذف کلمه باکره) کافی است به ثبت کل، محرمانه دستور داده شود که عبارت (باکره) را در قباله‌های عقد و نکاح به مرور حذف نمایند مگر طرفین مصراً خواستار قید موضوع در عقدنامه باشند. از طرفی مسئله ازدواج یک نوع معامله است و در معاملات هرگونه شرطی جایز است، بنابراین حسن آثار ناشیه از این اقدام این است که نه نیازی به تدوین ماده قانونی است و نه با رفتن لایحه به مجلس از ناحیه متعصبین مذهبی و روحانیون سر و صدا و عَلم مخالفت برداشته می‌شود و نه این که رأساً در قانون جزا مداخله‌ای به عمل آمده، به این ترتیب با رواج مزومه موضوع به صورت استمراری و از بین رفتن قبح این قضیه طبیعی است اشکالات مترتبه دیگر تحت‌الشعاع قرار خواهد گرفت.^{۲۰} در چنین مواردی سازمان ناگزیر بود بدون جلب توجه گسترده عمومی، مقدمات دگرگونیهای حقوقی را در زمینه‌های مربوط فراهم آورد. افخمی در همین باره می‌گوید: «مقامات وزارت بهداری و بهزیستی، که بیشتر به خاطر اهمیتی که قانونی شدن سقط جنین از لحاظ رعایت ضوابط پزشکی و نیز کنترل جمعیت داشت و نه لزوماً به خاطر حق زن برای انتخاب زمان بارداری و تعداد اطفال خود با آن موافقت کرده بودند، پذیرفتند که برای کاهش حملات سازمان یافته از سوی مخالفان، از تبلیغات وسیع در مورد این قانون خودداری شود. بنابراین قانونی شدن حق سقط جنین تنها از طریق بخش‌نامه‌ها و اطلاعیه‌های داخلی وزارت بهداری و بهزیستی، وزارت دادگستری و سازمان زنان ایران بازتاب یافت.»^{۲۱}

ورود به عرصه‌های بین‌المللی

به منظور اثربخشی فعالیتهای سازمان زنان ایران و هم‌زمان با فعالیتهای داخلی، تماسهای بین‌المللی برقرار گردید و در این ارتباط تأثیر متقابلی در عرصه داخلی و نیز جهانی داشت که در نهایت جنبه‌هایی از منافع رژیم را تأمین می‌کرد. و این چیزی نبود جز خواست اشرف رئیس افتخاری سازمان زنان که می‌کوشید در صحنه بین‌المللی حضور خود را متجلی نماید. این سازمان اگرچه سازمانی دولتی و در حمایت مقامات دولتی بود ولی به عنوان سازمانی غیردولتی (NGO) وارد عرصه شده بود. چهار کنفرانس بین‌المللی سازمان ملل متحد (مکزیک، چین، اسپانیا، آمریکا) شاهد حضور ایران بود.

اختصاص منابع مالی از سوی دولت ایران برای تأسیس مؤسسات تحقیقاتی منطقه‌ای و بین‌المللی درباره وضع زن امری بود که پرستیژ ایران را در مجامع بین‌المللی مترقیانه و توسعه‌طلبانه معرفی می‌کرد و افخمی مکانیسم و ساز و کارهای لازم را در این رابطه تدارک می‌دید. در اسناد لانه جاسوسی در مورد برگزاری کنفرانس بین‌المللی زنان در تهران (که هرگز



برگزار نشد) آمده است: «سفیر (امریکا) گفت کنفرانس بین‌المللی زنان در تهران خواهد بود. وی تقاضا کرد یک تلگراف برای پشتیبانی امور زنان فرستاده شود. لازم است با خانم افخمی تماس بگیرید شاید خانم لوری تریس این مأموریت را پس از ورودش انجام دهد.»^{۲۲}

سازمان زنان و حزب رستاخیز (حزبی شدن سازمان)

یکی از ارکان اساسی حمایت‌کننده نظام سیاسی در سالهای آخر عمر رژیم پهلوی، تأسیس حزب رستاخیز ملت ایران بود. این حزب پس از انحلال و الحاق سه حزب مهم دولتی «ایران نوین»، «مردم» و «پان ایرانیست» در اسفند ۱۳۵۳ توسط شاه تشکیل و هویدا به دبیرکلی آن منصوب شد. سازمان زنان که از ابتدا رویکردی به ظاهر غیرسیاسی داشت در سالهای بعد با تغییری آشکار به بازویی تازه در مسیر سیاست جاری مملکت تبدیل شد.

در ابتدای سال ۱۳۵۰ تعدادی از بانوان عضو سازمان زنان جویای نظر سازمان نسبت به شرکت و پیوستن ایشان در احزاب شدند.

شورای مرکزی سازمان زنان نیز اعلام کرد با توجه به اینکه احزاب لازمه اساسی حکومتهای دموکراسی هستند و در حقیقت مکتبی برای پرورش استعدادهای سیاسی و خدمات اجتماعی و همکاریهای دستجمعی است، پس اعضای سازمان می‌توانند در هر یک از احزاب سیاسی قانونی کشور (اعم از اکثریت یا اقلیت) که مایل باشند و مرام‌نامه آن را با آرمانهای خود منطبق بدانند، شرکت نمایند.^{۲۳}

سازمان زنان ایران اولین فعالیت حزبی خود را با حزب ایران نوین تجربه کرد که همانا حرکت سازمان در راستای سیاست کانون مترقی و ادامه برنامه‌های آن بود. پس از تشکیل حزب رستاخیز توسط شاه، این سازمان تحت رهبری افخمی به رستاخیز پیوست.

افخمی در این رابطه می‌نویسد: «همکاری سازمان زنان با حزب رستاخیز خیلی به هم مرتبط

بود و این درگیری تا حدی به سازمان زنان صدمه رساند و تا حدی هم مفید بود. صدمه‌اش در این بود که رستاخیز با اینکه شروع مثبتی داشت متأسفانه به سرعت وجهه خود را از دست داد.^{۲۴} همکاری سازمان و حزب نتیجه پافشاری من بود. من فکر می‌کردم که زنان برای تأثیرگذاری بر سرنوشت خودشان بایستی قدرتمند شوند و جایی برای خود در رده‌های تصمیم‌گیری و رهبری مملکت بازکنند و رستاخیز قرار بود عامل تجهیز سیاسی مردم باشد. نه خودم علاقه‌ای به جلسات حزبی و بحث‌های بی‌پایان داشتم و نه همکارانم. از طرفی مسئولان رستاخیز هم با اکراه با ما روبه‌رو می‌شدند. اگر رستاخیز نهضت یا تشکیلاتی می‌شد برای بسیج سیاسی و راهی باز می‌کرد برای ایجاد احزاب واقعی، برداشت من درست بود؛ ولی طوری که رستاخیز شکل گرفت یا درست‌تر بگویم شکل نگرفت، همکاری ما را با این حزب به صورت یک اشتباه بزرگ درآورد.^{۲۵}

از سوی دیگر، ایجاد نظام اقتدارگرای تک‌حزبی که به هیچ‌وجه مشارکت فعالانه مردم را در سیاست مجاز نمی‌دانست، نشان از تمایلات شاه در تمرکز هر چه بیشتر قدرت داشت و پس از تأسیس «رستاخیز» به دستور شاه، همه می‌بایست به منظور اثبات وفاداری به رژیم، عضویت این حزب را بپذیرند و از این رو نظر خانم افخمی که پس از سقوط رژیم دیکتاتوری شاه عنوان می‌دارد که خود ایشان به طور مستقل قادر به تصمیم‌گیری در خصوص عضویت در این حزب بوده نادرست است و ظاهرسازی مکارانه‌ای بیش نیست.

۱۶۰

او در ادامه یادآور می‌شود که همسرش، غلامرضا افخمی، گزارش طرح تجهیز ملت ایران را تدوین کرده بود که البته بعدها گفته شد که این طرح زیربنای فکری تأسیس حزب رستاخیز بوده است؛ چه در آن بر ضعف دو حزب موجود تأکید شده بود.

افخمی ضمن مرور بر اشتباهاتش طی دوران تصدی سازمان زنان، اصرار به اقناع همکاران برای مشارکت در حزب رستاخیز را برمی‌شمارد و می‌گوید با اینکه هنوز فکر می‌کنم از نظر اهمیت قدرتمند کردن زنان، اشتباه نکرده بودم در تشخیص ماهیت رستاخیزی کاملاً فکرم غلط بود.^{۲۶} شاید خانم افخمی متوجه ماهیت استعماری و استبدادی رژیم شاه نشده یا نمی‌خواهد بشود، چرا که بحث بر سر انتخاب نبود بلکه اطاعت از کلیت یک حکومت بود و نه فقط جزئی از آن به نام رستاخیز.

در کتاب سناتور به نقل از کارنامه سازمان زنان ایران ۱۳۵۶ آمده است: «زمانی که شاه حزب رستاخیز را به وجود آورد با توجه به خواسته‌های شاه، سازمان زنان خود را درگیر سیاست کرد. پس از تأسیس این حزب فضایی برای مشارکت سیاسی سازمان زنان فراهم آمد. این سازمان آگاهانه نقش خود را به عنوان بازوی تجهیز حزب رستاخیز ملت ایران پذیرفت و زمینه‌های لازم را برای مشارکت کامل در کلیه سطوح فراهم ساخت.^{۲۷}»

حضور دبیرکل سازمان زنان در هیئت دولت با عنوان وزیر مشاور، سپس انتخاب وی به عضویت دفتر سیاسی حزب و لزوم یکپارچگی فعالیت اجتماعی و اقتصادی زنان در آن چیزی که مشارکت کامل در توسعه و پیشرفت کشور نامیده می‌شد، موجب شد تا سازمان زنان برای اولین بار در جریان انتخابات دوره بیست و چهارم قانونگذاری شرکت کند و برای معرفی نامزدهای زن به فعالیت پردازد.^{۲۸}

تشکیل کانونهای حزبی از دیگر برنامه‌های این سازمان بود و مراکز رفاه خانواده و شعب این سازمان در اختیار کانونهای حزبی قرار داشت. تا اواخر سال ۱۳۵۶ پنج تن از زنان به عضویت هیئت اجرایی حزب درآمدند و دو نفر نیز در دفتر سیاسی حزب عضویت داشتند؛ روندی که قرار بود به یک‌سان‌سازی و ساماندهی رژیم منجر شود، غافل از اینکه تأسیس حزب ضربه‌ای بزرگ بر پیکر حکومت و نقطه پایان آن بود.

سازمان زنان از منظر افخمی

مهناز افخمی در مقاله‌ای تحت عنوان «انقلاب مسالمت‌آمیز» به تشریح جنبش زنان ایران در دو دهه قبل از انقلاب اسلامی با تکیه بر اهداف و برنامه‌ها و فعالیتهای سازمان زنان ایران و چگونگی روابط و رویارویی آن با مراکز تصمیم‌گیری دولتی از سویی و با عوامل محافظه‌کار سنتی جامعه از سوی دیگر پرداخته است.^{۲۹} در این نوشته ضمن مرور تاریخچه جنبش زنان در دوره معاصر به فرایند تشکیل سازمان و اهداف نخستین آن، سپس تشریح امکانات و محدودیتهای موجود این سازمان می‌پردازد.

در بخشی از این مقاله به توصیف ساختار و نحوه کار و انواع فعالیتهای این سازمان در ایران و عرصه بین‌المللی پرداخته است. او می‌نویسد: «آغاز بیداری زنان ایران را می‌توان با جنبش تنباکو مقارن دانست. نشانه‌های این بیداری نخست در این جنبش و سپس در انقلاب مشروطیت که زنان در آن حضوری محدود ولی قابل توجه داشتند پدیدار شد.»
نویسنده در این مقاله اشاره‌ای به ماهیت اسلامی جنبش تنباکو و مشروطیت نکرده و از کنکاش در آن دوران پرهیز می‌کند.

او ضمن ناچیز دانستن سهم زنان در نهادهای نوپای انقلاب مشروطه در عرصه سیاسی کشور اضافه می‌نماید که در موضع اجتماعی و مدنی آنان هم تغییر محسوسی حاصل نشد و فعالیتهای سازمان یافته آنها عمدتاً به اتکای زنان طبقه مرفه شکل گرفت و عملاً به زمینه‌های آموزشی و انتشاراتی محدود بود.

به اعتقاد وی دگرگونیهای اساسی از آغاز دوران پهلوی اول در وضع زنان پدیدار می‌گردد.

امکان تحصیلات عالی و دانشگاهی برای زنان فراهم شد و با کشف حجاب، راه مشارکت روزافزون زنان در زندگی اجتماعی و اقتصادی کشور تا حدودی گشوده شد و با اصلاح قانون مدنی، زنان پاره‌ای از حقوق از دست رفته خود را بازیافتند. وی در بخش مروری بر تاریخ جنبش زنان آورده است:

در سال ۱۳۲۲ جمعیتی به نام «شورای زنان ایران» به کوشش «صفیه فیروز» تأسیس شد و با هدف نیل به برابری زنان با مردان و بالا بردن سطح فکری و فرهنگی بانوان به فعالیت پرداخت. در این سالها بخش زنان حزب توده نیز به فعالیتهای گسترده‌ای دست زد و از آن جمله طوماری به پشتیبانی از حق رأی برای زنان تهیه و به نخست‌وزیر وقت دکتر محمد مصدق ارائه کرد اما او به سبب مخالفت شدید رهبران روحانی تصمیم گرفت در این باره اقدامی نکند.

افخمی در این مقاله هیچ اشاره‌ای به دلایل مخالفت روحانیون با این امر نکرده است. وی تنها عامل تأخیر دستیابی زنان به اهدافشان را ایفای نقش معتقدین مذهبی و روحانیون می‌داند. اگرچه همچنان مخالفت‌های گروهها و لایه‌های گوناگون اجتماع را موجب به نتیجه نرسیدن تلاشهای بانوان برای کسب حقوق مساوی با مردان قلمداد می‌کند.

پیدایش سازمان زنان

پس از گذشت مرحله حساس سالهای نخستین دهه ۱۳۴۰، نهضت زنان با ورود زنان به مجلس، شور تازه‌ای یافت و دامن [دامنه] فعالیتهایش گسترده‌تر شد، تا آنجا که نیاز به تشکیلات وسیع‌تری که با ضرورت‌های زمان و شتاب و حرکت منسجم‌تر زنان سازگار باشد، [احساس شد].

افخمی به کشف حجاب و سیاست امریکاییها بعد از کودتای ۲۸ مرداد و سیاستهای دهه ۱۳۴۰ نمی‌پردازد و گویی او مسایل را منقطع و موردی می‌بیند.

در سال ۱۳۴۵ پیش‌نویس نظام‌نامه سازمان زنان ایران برای تصویب به مجمع نمایندگان زنان سراسر کشور تقدیم شد. این نظام‌نامه، هدف سازمان را کمک به زنان در اجرای مسئولیتهای اجتماعی آنان و نیز در ایفای نقش مهم مادری و همسری در واحد متحول خانواده اعلام کرد.

افخمی در این مقاله، این سازمان را نهادی غیرانتفاعی و غیردولتی می‌داند که نمایندگان آن از میان اعضای شعباتی برگزیده می‌شدند که کوچک‌ترین واحدهای محلی سازمان بودند. وی پس از تشریح ساختار این سازمان به نحوه انتخاب اعضا پرداخته، می‌افزاید: «در همین اوان پنجاه و پنج جمعیت که در زمینه‌های مختلف فعالیت می‌کردند وابستگی خود را به سازمان زنان ایران اعلام کردند. جمعیت‌های دیگر از جمله جمعیت زنان حقوق‌دان، جمعیت زنان روزنامه‌نگار، جمعیت زنان دانشگاهی

که برخی از اعضای آن فعالانه در برنامه‌های سازمان زنان ایران شرکت می‌کردند به این سازمان ملحق نشدند و مستقلاً به کار خود ادامه دادند.^{۳۰}

افخمی در اینجا به دلایل و علل عدم الحاق این جمعیتها به سازمان پرداخته است. وی در برشمردن اصولی که کوششهای اصلی زنان بر آن استوار بود یادآور می‌شود: «تغییر وضع زنان تنها از طریق دست‌یابی به قدرت عملی است و دست‌یابی به قدرت از طریق تجهیز گروههای وسیع زنان از قشرهای مختلف جامعه به منظور گسترش نفوذ طرفداران حقوق زن در نهادها و مؤسسات و تشکیلات مختلف فرهنگی، سیاسی، و اقتصادی جامعه میسر می‌شود.»
افخمی فاصله میان مردم و حکومت را از یاد می‌برد؛ بویژه پس از خرداد ۱۳۴۲ که مشروعیت و مقبولیت نظام نیز زیر سؤال رفته بود.

او در این مقاله، نگرش اعضای سازمان را چنین بیان می‌کند: «سازماندهی نهضت زنان گرچه در اصل یک پدیده غربی است باید در ایران نیز مورد توجه و تأکید قرار می‌گرفت تا انگیزه آزادیخواهی در بین زنان که کمابیش در طول تاریخ ایران وجود داشته به ثمر بنشیند.»

در این گونه مواضع به اصطلاح روشنفکرانه، روند آزادی زنان و آزادیخواهی صرفاً آزادی از مذهب، نفی هویت ملی، و آزادی از اصول اخلاقی بود. در آن دوران مگر مردان از چه حقوق و آزادی ویژه‌ای برخوردار بودند، که زنان از آن بی‌بهره بودند.

وی می‌افزاید: «آشکار بود که الگوهای جوامع غربی و مفاهیم و مقررات سنتی ایران درباره نقش زن، هیچ‌یک به تنهایی نمی‌توانست قالب مطلوب ایدئولوژیک برای جنبش زنان باشد. در نتیجه چاره‌ای جز آن نبود که بین آرمانهای پذیرفته شده جهانی و شرایط خاص حقوقی و سیاسی ناشی از سنتهای محلی به هر ترتیب که شده پیوندی زده شود.»

در بیان استراتژیها و برنامه‌های سازمان، وی به تشریح اولویتها و تعیین اهداف پرداخته، بر استقلال کارکردهای مراکز خانواده و وظایف اصلی آنها در بخشهایی از این مقاله تأکید می‌کند. تصور می‌شود به دلیل ویژگیهای اجتماعی و متفاوت بافت سنتی جامعه ایران از غرب، بناچار در کلاسهای آموزشی برنامه‌هایی چون قرائت قرآن هم لحاظ شده بود^{۳۱} تا در واقع محملی با پوششی موجه باشد.

افخمی در بخشی از این مقاله می‌نویسد: «گرچه این گونه کلاسها نسبتاً آسان بودند و چشم‌اندازهای حقوق و مزایای آینده برای کسانی که آنها را می‌گذراندند قابل توجه [نبود، اما] بسیاری از زنان نسبت به شرکت در آنها از بیم آنکه به بخت ازدواجشان لطمه زند، تردید می‌کردند.» در چاره‌اندیشی برای ادامه این فعالیت تصمیم گرفته شد: «به تدریج میزان آگاهی جامعه افزایش می‌یافت تا این گونه کلاسهای غیرمتعارف مورد توجه و پذیرش قرار گیرد.»

افخمی با اشاره به اصلاحات قانونی برای بهبود وضع زنان و دگرگونیهای اساسی آن اظهار می‌دارد: «پیشنهاد‌های حقوقی سازمان با برخی علما و پیشوایان روحانی تجدیدطلب در میان گذاشته می‌شد اما مواردی بود که سازمان زنان ناگزیر بود بدون جلب توجه گسترده عمومی مقدمات دگرگونیهای حقوقی را در زمینه‌های خاصی فراهم آورد.»

البته بعید نیست این علما و پیشوایان دینی و مذهبی مورد نظر افخمی کسانی چون «سیدحسین امامی» امام جمعه شاه و رئیس لژ فراماسونری، «عباس مهاجرانی»، «غلامحسین دانشی» و چند تن دیگر از وعظالسلطین بوده باشند.

مراجع، علما و اندیشمندان اسلامی با روند غربی‌سازی و امریکایی کردن یا تقلید از امریکا به شدت مخالف بوده، در مقابله با این گونه افکار و اندیشه‌ها حتی جان خود را زیر شکنجه‌ها از دست دادند.

ملاحظات

در جستجوی ریشه‌ها و علقه‌های افخمی باید کندوکاوهایی کرد که بتوان او را از کودکی تا امروز بهتر شناخت. از جمله مسائلی چون تحصیل در مدرسه زردشتیها، خانواده‌ای بدون اعتقادات محکم و تقیدات مذهبی، زندگی اشرافی، و تأثیر شخصیتی مادر که استقلال اقتصادی زنان خانواده او در آن زمان، خود قابل تأمل است، جدایی پدر و مادر در نخستین سالهای بلوغ دخترانه، مؤانست و مجالست با انتلکتوئل‌هایی نظیر «احسان‌الله یارشاطر» در دوران جوانی و نوجوانی، ترک شهر و دیار، مهاجرت به غرب، زندگی در کنار خانواده‌ای امریکایی، کار و اشتغال دانشجویی، ایجاد ارتباط با سازمانهای اجتماعی امریکایی، عدم آشنایی کامل با مسائل ویژه زنان و به خصوص سازمانهای زنان در ایران و جهان، فقدان شناخت عمیق از جامعه ایران و بویژه زنان این کشور به واسطه سالهای دوری از وطن، ورود به ایران در نخستین سالهای رفورمهای ظاهری، سالهای توسعه مبانی سکولار، جلب توجه اشرف پهلوی و داشتن حمایت وی، همکاری و هم‌فکری با زنانی منتسب به جامعه بهائیت در سازمان زنان ایران و ...

بی‌شک عوامل بسیاری از این دست در شکل‌گیری شخصیتی مهناز افخمی بی‌تأثیر نبود زیرا تأثیرات این فرایند را در شیوه‌های مدیریتی و همکار گزینیهای او ملاحظه می‌کنیم. در سازمان زنان، «فرنگیس یگانگی»، «مهری راسخ»^{۳۲} و دیگران شاهد این مدعا هستند.

بنابراین در راستای اجرای منویات شاهانه و تحت اراده مسلط امریکا رفورمهای اجتماعی صورت گرفته موجب ورود به اصطلاح نخبگانی به دستگاه حکومتی شده بود تا پایه‌های اقتدار حکومت را محکم‌تر کنند.

علاوه بر این افزایش شمار مدیران فاسد و نالایق در سیستم حکومتی در حدود سال ۱۳۵۴، شاه را بر آن داشت تا برای بررسی موقعیت مدیران رده بالا و نیز کسانی که قرار بود به مشاغل حساس غیرنظامی منصوب شوند دستوری صادر کرد و به دنبال آن کمیته بررسی انتصابات مشاغل حساس غیرنظامی تشکیل شد.

یکی از اعضای این کمیته، نماینده ساواک بود. نتیجه بررسیهای این کمیته در اختیار شاه قرار می‌گرفت و انتصابات با نظر نهایی او بود.

در چنین شرایطی بود که افخمی پا به عرصه سیاست ایران گذارد. وی که زمینه تحصیلی یا مطالعاتی یا فعالیت اجتماعی در خصوص مسائل زنان نداشت، به عنوان دبیرکل سازمان زنان و وزیر مشاور در امور زنان معرفی شد.

انتصاب وی به سمت وزیر مشاور حاکی از ویژگیهای مدیریتی و وفاداری وی به شخص شاه بود. اگرچه یکی از ملاکهای انتصاب مدیران ارشد در آن دوره، منویات سیاسی و خطمشی فکری آنها بود ولی در دهه ۱۳۵۰ با مدیرانی با سوءسابقه سیاسی (از نظر حکومت وقت) مواجه هستیم. اما همه اینان پس از تسلیم شدن محض در مقابل حکومت به مناصبی حتی وزارت نیز دست یافتند. وجود این افراد وصول به هدفهای انقلاب شاه و ملت را تسهیل می‌کرد.

افخمی با به کارگیری تمامی امکانات سازمان زنان ایران، در خدمت سیاستهای مذکور بود و در شرایطی که مردم انقلابی ایران به مبارزات خود علیه رژیم وسعت می‌بخشیدند، در آخرین ماههای حکومت پهلوی، حرکتهای مردمی را فعالیتهایی آشوب‌طلبانه خوانده، آن را از سوی خود و سازمانش محکوم کرد.

وی در جای دیگری از کتاب خود در مورد اعتراضات دانشجویان دانشگاهها در خصوص تفکیک غذاخوریهای پسران و دختران، اتوبوسها و ماجراهایی که منجر به تظاهرات عمومی و سراسری شد یادآور می‌شود که اساساً اصل حرکت را باور نداشته، آن را ساخته و پرداخته دستگاه امنیتی شاه تلقی می‌کرده است و وقوع چنین تحرکاتی را در دانشگاهها غیرممکن می‌پنداشته است. بنا به اظهار خودش او باور نداشت که ممکن است در بین افراد روشنفکر دانشگاهی و تحصیلکرده مملکت، گروهی تا این حد فناتیک باشند.

اما پایه‌های حکومت آن قدر سست شده بود که این‌گونه حرکتها آب در هاون کوبیدن بود. با توجه به حضور گسترده زنان در فعالیتهای انقلابی بر ضد رژیم، شاه در آخرین ملاقاتهایش با افخمی با اظهار نارضایتی از فعالیتهای این سازمان و بودجه‌هایی که مصروف به اصطلاح جنبش زنان شده بود، گفته بود این سازمان پیشیزی ارزش ندارد. افخمی در تجاهلی آشکار مدعی است بخشی از زنانی که در تظاهرات ضد رژیم شرکت داشته‌اند از طریق فعالیتهای سازمان آگاه شده

پس از تجهیز، علیه نظام فعال شدند.^{۳۳}

به گواهی برخی از اسناد، این طور دریافت می‌شود که در اواخر عمر رژیم پهلوی، افخمی از حربه حضور خواهرش در امریکا استفاده کرده، رژیم در حال احتضار را تهدید کرده بود که در صورت عدم تمکین از خواسته‌هایش به امریکا عزیمت کرده و علیه آنان فعالیت خواهد کرد. اما این حربه به دلیل بی‌اثر بودنش مؤثر نیفتاد.

افخمی در اسناد ساواک

در میان اسناد ساواک، سند مهمی در ارتباط با افخمی در دسترس نیست و آنچه به جای مانده، بیشتر رویه جاری ساواک را نشان می‌دهد.

در این میان، ارزیابی ساواک از افخمی در خور تأمل است؛ آنجا که ساواک وی را به صحت عمل و درستی و شایستگی مدیریتی تأیید می‌کند و وی را فاقد هرگونه سوابق مضره می‌داند و برایش صفاتی چون خوش‌بینی، متانت و خودخواهی را برمی‌شمارد؛ اما در عین حال از لحاظ مدیریت و شایستگی، متوسط ارزیابی و حسن شهرت وی را عادی قلمداد می‌کند و می‌افزاید که وی فردی مؤدب، خوش‌برخورد، خوش‌تیپ و جاه‌طلب است.

۱۶۶

روابط نزدیک افخمی با عبدالرضا انصاری - منتسب به همکاری با سازمان سیا - در اسناد متعددی تکرار شده است و به طور ضمنی علت ترقی و انتصاب وی به سمت دبیرکلی سازمان زنان ایران را به واسطه همین آشناییها عنوان کرده‌اند. در سندی از ساواک که موضوع وظایف افخمی در سازمان شاهنشاهی را مورد توجه قرار داده، آمده است: برابر امریه پی‌نوشت تیمسار ارتشبد ریاست معظم ساواک، نامبرده در برخورد با جناب آقای انصاری، قائم‌مقام اشرف در مورد کارهایش در سازمان شاهنشاهی گفته بود من باید اختیارات تام داشته باشم و هر کاری صحیح می‌دانم انجام دهم و اگر این اجازه به من داده نشود به امریکا نزد خواهرم خواهیم رفت و با او علیه ایران فعالیت می‌کنم، که تیمسار ارتشبد ذیل این پی‌نوشت مقرر نمود، اگر این حرف راست باشد فرد بی‌ایمان است و شاید هم یک مأمور نفوذی باشد به هر جهت تحت مراقبت باشد.

با این حال، پس از انتصابش به سمت وزیر مشاور در امور زنان، نعمت‌الله نصیری، رئیس ساواک جزو نخستین کسانی است که در پیام تبریکی، برایش آرزوی توفیق می‌کند.^{۳۴} در سندی دیگر، افخمی در چهارم دی ۱۳۵۴ درخواست صدور پروانه نشریه زن دانا را برای سازمان زنان نمود که از نظر ساواک بلامانع اعلام شد.^{۳۵} با این حال، نصیری، رئیس ساواک، بنا به درخواست وزارت اطلاعات و جهانگردی، سابقه وی را از مراجع ذی‌ربط درخواست کرده بود

که رویه‌ای جاری در ساواک محسوب می‌شود.

اما مهم‌ترین سند ساواک درباره افخمی حضور وی در هیئت همراه اشرف پهلوی برای شرکت در اجلاس مربوط به زنان در امریکا است که ریاست وقت ساواک در امریه‌ای، وی را در امریکا تحت نظر قرار می‌دهد و در این خصوص به نمایندگیهای ساواک در غرب و شرق امریکا نیز دستور لازم را صادر می‌کند. افخمی نیز در مدت چهار روز اقامت در کالیفرنیا توسط یکی از منابع ساواک تحت نظر قرار می‌گیرد.^{۳۶}

گزارش ساواک در این باره حاکی است: وی قبل از عزیمت اشرف به نیویورک، در ۱۳۵۴ چندین مرتبه با خواهرش تماس گرفته، از او خواسته است تا در نیویورک به حضور اشرف برسد و اظهار ندامت کند اما خواهر وی با این پیشنهاد مخالفت می‌کند و در نهایت افخمی که از متقاعد کردن خواهر ناامید می‌شود، از او می‌خواهد برای حفظ موقعیت وی، سکوت کند که با این مورد نیز مخالفت می‌کند.^{۳۷}

گزارش دیگری از ساواک حاکی است که بنا بر اطلاع نمایندگی شرق امریکا، تاکنون دو مرتبه مقامات اف. بی. آی (F.B.I) در مورد فرح امیرابراهیمی (خواهر مهناز افخمی) سئوالاتی از آن نمایندگی نموده‌اند و از نحوه سئوالات نمایندگی چنین استنباط می‌شود که مشارالیه یا مأمور ساواک است یا اطلاعات خود را به دربار می‌فرستد.^{۳۸}

ماجرای فرح امیرابراهیمی

فرح امیرابراهیمی، خواهر مهناز افخمی در ۱۳۲۷ به دنیا آمد و از ده‌سالگی، تحصیلاتش را در امریکا پی گرفت. در جوانی به فعالیتهای سیاسی علاقه‌مند شد و در تظاهرات دانشجویی ۷ مرداد ۱۳۴۸ شرکت کرد و در ۱۳۴۹ به دبیری روابط انجمن شمال کالیفرنیا انتخاب شد و جزو دانشجویان فعال ایرانی به شمار می‌رفت. او در همین سال در دو تظاهرات شرکت و سخنرانی کرد. تظاهراتی که در دفاع از ۴۱ نفر از اشغال‌کنندگان سرکنسولگری ایران در سانفرانسیسکو برپا شده بود.

فرح در اکثر جلسات سازمان دانشجویان ایرانی در شمال کالیفرنیا شرکت می‌کرد که نمایندگی ساواک در امریکا دو بار در این باره به پدرش تذکر داده بود. او در ۱۳۵۰ نیز در تظاهرات بر ضد حکومت ایران شرکت و سخنرانی کرد و در کنگره کنفدراسیون در آلمان نیز حضور یافت. بنا بر گزارشهای ساواک، وی نشریات جبهه ملی را برای مطالعه در اختیار دانشجویان قرار می‌داد.^{۳۹} مهناز افخمی در خاطراتش می‌نویسد: «خواهرم که در سن ده‌سالگی به امریکا آمده بود بعد از اخذ درجه لیسانس درگیر فعالیتهای سیاسی شد، یعنی تقریباً با اینکه من در ایران وارد زندگی سیاسی

و اجتماعی شدم، خواهرم در امریکا وارد فعالیتهای سیاسی - دانشجویی شد. در آن زمان او یکی از افراد مؤثر کنفدراسیون دانشجویان ایرانی در امریکا بود.^{۲۰}

او درباره طرز تفکر و عملکرد متفاوت خود و خواهرش می گوید: «اتفاقاً این مطلب جالبی است که سابقه اجتماعی و گرایشهای فکری دانشجویانی را که به کنفدراسیون گرایش پیدا کردند مطالعه کنید. وجه مشترک ما این بود که هیچ کدام از ما آدمهای بی طرف و گوشه نشینی نبودیم و مشکل بود که به نحوی درگیر نشویم. زمانی که خواهرم در دانشگاه برکلی مشغول مطالعه شد، هم زمان با نهضت دانشجویی امریکا بود که ضدجنگ ویتنام و ضدگسترش نیروی اتمی بود. در سالهای ۱۹۶۰ تا ۱۹۷۰ یک روحیه انقلابی در دانشگاههای امریکا به شدت رواج داشت و دانشجویان آن زمان در امریکا تقریباً همه یا به هر حال تعداد قابل توجهی از آنها در تشکیلات دانشجویی درگیر بودند منتها دانشجویان ایرانی به خاطر علاقه و توجهی که به مسائل ایران داشتند سعی می کردند بعضی از این طرز فکر یا عقاید فلسفی و سیاسی را منطبق کنند با اوضاع ایران. در مورد خواهرم بحث من با او این بود که کسی که از ده سالگی از ایران بیرون بوده و آشنایی با اوضاع ایران ندارد، واقعاً در وضعی نیست که بتواند تصمیمی در مورد زندگی سیاسی ایران داشته باشد. به هر حال اول باید جامعه را و مردمش را از نزدیک شناخت بعد تصمیم گرفت که چه نوع سیستم سیاسی و فکری برایشان مناسب تر است.»

۱۶۸

وی سپس می افزاید: «ما اول این مسئله را یک چیز گذرا می دانستیم و جدی نمی گرفتیم و فکر می کردیم جوانها بالاخره یک دوره هایی را طی می کنند. در آن زمان در محیط دانشگاه و به خصوص دانشگاه برکلی جوری بود که دانشجویان که در زمینه های سیاسی کار می کردند، نه فقط همبستگی سیاسی و فلسفی به هم پیدا می کردند، بلکه به طرز عجیبی از نظر عاطفی و از نظر دوستی به هم مربوط می شدند و همبستگیهایی به وجود می آمد که مشکل می کرد که فرد بتواند از فعالیتهای سیاسی کناره گیری کند بدون اینکه تمامی رابطه های عاطفی و انسانی اش را در هم بشکند.»

آخرین باری که مفصل با وی صحبت کردم در سال ۱۹۷۴ بود. آن زمان دلش می خواست از این حرکت سیاسی کناره گیری کند ولی برای او واضح نبود که چطور می تواند در آن محیط باشد و رابطه هایش را نگه دارد و درگیر نباشد. او بعداً با یکی از سران یکی از گروههای سیاسی ازدواج کرد و این رابطه اش را با آن گروه تحکیم کرد. من مطمئن هستم اگر در سالهای ۱۹۷۳ یا ۱۹۷۴ خواهرم به ایران آمده بود یک کاری را شبیه به کار من دنبال می کرد ولی چون در یک محیط دیگر بود، فعالیتش به این نحو مطرح شد.^{۲۱}

به اعتقاد مهناز افخمی، انتخاب آن جریان فکری از سوی خواهرش، انتخابی عاطفی و منبعث



مهناز افخمی

از دل‌بستگی‌های فردی و ضعف‌های شناختی است. او که خود مدعی است خواهرش مترصد کناره‌گیری از آن جریان فکری بود و ازدواج با یکی از هم‌فکرانش نیز عامل تحکیم روابط با آن جریان فکری شد، فراموش می‌کند این نکته را که قبلاً گفته بود در جریان سفر به نیویورک در معیت اشرف پهلوی، فرح پیشنهادهای وی را برای بازگشت و تعدیل رفتارهایش را حتی برای رعایت وضعیت مهناز، نپذیرفته بود.

فعالیت‌های افخمی پس از انقلاب

مهناز افخمی پس از پیروزی انقلاب

اسلامی به آمریکا رفت و به فعالیت‌های خود در امور زنان ادامه داد.

۱۶۹

وی هم‌اکنون در سازمان‌های بسیاری برای برابری حقوق زنان و تثبیت جایگاه آنان فعالیت می‌کند. او از جمله بنیان‌گذاران سازمان غیردولتی بین‌المللی آموزش مدیریت زنان در آمریکا و رئیس سازمان بین‌المللی همبستگی زنان (SIGI) است. افخمی از اعضای بنیاد مطالعات ایرانی است که توسط اشرف پهلوی در خارج از ایران تأسیس شده مسئولیت تاریخ شفاهی زنان دربار یا وابسته و پناهنده به آمریکا را برعهده دارد و در فصل‌نامه این بنیاد با عنوان ایران‌نامه مقالاتی از وی به چاپ رسیده است.^{۴۲} او در این باره می‌نویسد: «در سال ۱۹۸۱ که به همت جمعی از دانشگاهیان ایرانی، بنیاد مطالعات ایران را پایه‌گذاری می‌کردیم، تاریخ شفاهی را به عنوان یکی از برنامه‌های اصلی این بنیاد شناختیم... از ابتدا برنامه‌ای برای مصاحبه با زنان ایرانی در خارج از کشور بویژه زنانی که در ایران عهده‌دار مشاغل مهم بوده‌اند یا در تصمیم‌گیریهای عمده تأثیری قابل توجه گذاشته‌اند و یا در حرکت‌های گوناگون زنان ایران نقش رهبری ایفا می‌کرده‌اند، تنظیم گردید و به مرحله اجرا رسید.»^{۴۳}

تألیفات افخمی

افخمی کتاب و مقالاتی نوشته است که اغلب مسائل مربوط به زنان را شامل می‌شود. برخی از مکتوبات وی در دوران تحصیل و پیش از ورود به عرصه سیاسی بدین قرار است:

- مقایسه ترجمه‌های مختلف انگلیسی رباعیات خیام
- مقاله در مورد شعر معاصر فارسی

فصلنامه مطالعات تاریخی

- ترجمه تاریخ هنر معماری ایران
- سایر نوشته‌های افخمی نیز شامل موارد زیر می‌شود:
- ایمان به آزادی
- زنان در تبعید
- حقوق زنان در دنیای اسلام
- در چشم طوفان: زنان در ایران پس از انقلاب
- جامعه، دولت و جنبش زنان ایران (۱۳۵۷ - ۱۳۴۲) مصاحبه با مهناز افخمی
- انقلاب مسالمت‌آمیز و تاریخی شفاهی ایران نیز از جمله مقالات وی در نشریه بنیاد مطالعات ایران می‌باشد.

پانوشتها:

- ۱- افخمی، مهناز، جامعه، دولت و جنبش زنان ایران ۱۳۵۷ - ۱۳۴۲ (مصاحبه با مهناز افخمی)، ویراستار، غلامرضا افخمی، بنیاد مطالعات ایرانی، ۲۰۰۳/۱۳۸۲، ص ۵.
- ۲- همان، ص ۴.
- ۳- همان، ص ۹.
- ۴- دکتر احسان‌الله یارشاطر از بهاییان متعصب در دوران پهلوی، پس از پیروزی انقلاب اسلامی به امریکا پناهنده شد و دایرةالمعارف ایرانیکا را با همکاری دانشگاه برکلی منتشر می‌کند.
- ۵- جامعه، دولت و جنبش زنان ایران، ص ۷.
- ۶- همان، ص ۱۶.
- ۷- غلامحسین افخمی از همسر دومش فروغ اشرف ابراهیمی پسری داشت به نام دکتر غلامرضا افخمی استاد دانشگاه ملی ایران و معاون وزیر کشور که با خانم افخمی پیوند زناشویی بست. (دکتر باقر عاقلی، «خاندانهای حکومتگر»، فصل‌نامه تاریخ معاصر ایران، شمه ۲۵، س ششم، بهار ۱۳۸۲) در اسناد لانه جاسوسی امریکا مکرر از خاندانهای صاحب‌نفوذ در دستگاه حکومت پهلوی نام برده شده است، یکی از این خانواده‌ها، خانواده افخمی است.
- ۸- جامعه، دولت و جنبش زنان ایران، ص ۲۳.
- ۹- آرشام از مدیران فعال ساواک، زمانی مدیرکل ساواک مشهد بود. سپس به کرمان رفت. وی در این زمان بودجه کلانی از دربار، امیراسدالله علم و منوچهر اقبال دریافت کرد و بنیاد آرشام را تأسیس نمود.
- ۱۰- سیاستگزاران و رجال سیاسی در روابط خارجی ایران، وزارت امور خارجه، صص ۱۲۹ - ۱۲۲.
- ۱۱- جامعه، دولت و جنبش زنان ایران، ص ۲۴.
- ۱۲- روزنامه کیهان، ۱۳۴۹/۲/۲۴.
- ۱۳- برای آنچه که در کتاب سیاستگزاران و رجال سیاسی در روابط خارجی ایران، آمده است، اشرف پهلوی از سال ۱۹۷۰ به عنوان رئیس هیئت نمایندگی ایران در اجلاس بیست و پنجم مجمع عمومی سازمان ملل شرکت کرد و سال ۱۹۶۹، اردشیر زاهدی رئیس هیئت ایرانی بود. (ص ۱۲۲).

- ۱۴- جامعه، دولت و جنبش زنان ایران، ص ۱۵۶.
- ۱۵- بایگانی مؤسسه مطالعات و پژوهشهای سیاسی.
- ۱۶- برای اطلاعات بیشتر رک: زنان دربار به روایت اسناد ساواک - فرخرو پارسای، مرکز بررسی اسناد تاریخی وزارت اطلاعات، تهران، ۱۳۸۲ش.
- ۱۷- جامعه، دولت و جنبش زنان ایران، ص ۹۲.
- ۱۸- همان، ص ۸۹.
- ۱۹- همان، ص ۱۰۲.
- ۲۰- همان، ص ۱۲۷.
- ۲۱- همان، ص ۴۰۰.
- ۲۲- دخالت‌های امریکا در ایران، اسناد لانه جاسوسی، ج ۱۲، سند شم ۴۹، ۶ سپتامبر ۱۹۷۸/ شهریور ۱۳۵۷.
- ۲۳- روزنامه آیندگان، ۱۳۵۰/۱/۱۷.
- ۲۴- البته حزب رستاخیز هیچ‌گاه در متن جامعه جایگاهی نداشت و این اظهارات از پنداره‌های ذهنی افراد درون حکومت پهلوی سربرمی‌آورد.
- ۲۵- جامعه، دولت و جنبش زنان ایران، صص ۱۸۱ - ۱۸۰.
- ۲۶- همان، ص ۲۱۷.
- ۲۷- احمدی خراسانی، نوشین و پروین اردلان، سناتور (فعالیت‌های مهرانگیز منوچهریان بر بستر مبارزات حقوقی زنان در ایران)، تهران، توسعه، ۱۳۸۲، ص ۵۰۱.
- ۲۸- همان، ص ۵۰۲.
- ۲۹- جامعه، دولت و جنبش زنان ایران، ص ۳۸۹.
- ۳۰- البته اینجا همه حرکت‌هایی در داخل حکومت بود و نه برآمده از متن جامعه که حتی در بسیاری از موارد تنها بانام چند چهره درباری مواجه بودیم و نه با تشکیلات منسجم و گسترده.
- ۳۱- افخمی، مهناز، «انقلاب مسالمت‌آمیز: مروری بر فعالیتها و دستاوردهای سازمان زنان ایران (۱۳۵۷ - ۱۳۴۲)»، ایران‌نامه، تابستان ۱۳۷۶، س پانزدهم، ص ۳۹۵.
- ۳۲- مهری راسخ، همسر شاپور راسخ و خواهرزاده دکتر عبدالکریم ایادی از مبلغان حزب بهابیت و از مرتب‌ترین با دربار محمدرضا شاه بود.
- ۳۳- جامعه، دولت و جنبش زنان ایران، ص ۲۱۴.
- ۳۴- بایگانی مؤسسه مطالعات و پژوهشهای سیاسی، سند شم ۴۷.
- ۳۵- همان، سند شم ۴۵.
- ۳۶- همان، سند شم ۴۸.
- ۳۷- همان، سند شم ۴۹.
- ۳۸- جالب آنکه سازمان سیا هم تحرکات کنفدراسیون و هم کارگزاران انتخابی‌اش را نیز زیرنظر داشت.
- ۳۹- بایگانی مؤسسه مطالعات و پژوهشهای سیاسی، سند شم ۵۹.
- ۴۰- جامعه، دولت و جنبش زنان ایران، ص ۱۹.
- ۴۱- همان، صص ۲۰ و ۲۱.
- ۴۲- این فصل‌نامه زیرنظر احسان یارشاطر، حسین نصر و ... منتشر می‌شود.
- ۴۳- مهناز افخمی، «تاریخ شفاهی ایران: نیمه دیگر زن ایرانی پس از انقلاب»، نخستین سمینار بنیاد پژوهشهای زنان ایرانی، شم ۱۴، بهار ۱۳۷۰، ص ۱۷۲.